

## نقد و معرفی کتاب

### فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه‌های آن

(شیرزمان فیروز، فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه‌های آن،

اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،

۱۳۷۱ ش/۱۹۹۲، ۳۶۰ ص).

دعوت اسماعیلیه از اواسط قرن سوم هجری / نهم میلادی با سرعت در مناطق گسترده‌ای از جهان اسلام، از آسیای مرکزی و ایران تا شمال افریقا اشاعه یافت. پیام مذهبی - سیاسی نهضت اسماعیلیه که مبتنی بر کلام شیعی و آرمانهای سیاسی - اجتماعی ضد خلافت عباسیان بود، گروه‌های مختلفی از شهرنشینان و روستاییان و همچنین قبایل بدوی عرب را تحت تأثیر قرار داد و موفقیت اسماعیلیان نخستین با تأسیس دولت فاطمیان، تحت رهبری امام اسماعیلیه، در ۹۰۹/۲۹۷ به اوج خود رسید. از همان ابتدا، اسماعیلیان به تکوین جنبه‌های مختلف تفکر ویژه خود مبادرت ورزیدند و متفکران بسیاری در سرزمینهای عربی و ایرانی کتب و رسائل مهمی درباره اصول عقاید اسماعیلیه، بویژه در زمینه امامت و تاریخ ادواری بشریت و دیگر مطالب باطنی و تاویل آنها، تألیف کردند. در چنین اوضاع و احوالی بود که مکتب فکری خاصی در میان گروهی از داعیان

اسماعیلی سرزمینهای ایرانی، بویژه در خراسان، ماوراءالنهر، بدخشان و جبال، اشاعه یافت. محمد بن احمد نسفی (مقتول در ۹۴۳/۳۳۲)، داعی خراسان و ماوراءالنهر و ابوحاتم رازی (متوفی در ۹۳۴/۳۲۲)، داعی جبال، این مکتب اسماعیلی - ایرانی را در اوایل قرن چهارم / دهم بنیانگذاری کردند. این داعیان که گروههای حاکم و علما را مخاطب قرار داده بودند و کتب خود را عمدتاً برای آنها تألیف می‌کردند، برای نخستین بار در تاریخ اسماعیلیه، و احتمالاً تاریخ تشیع، در تفکر فلسفی نیز تبحر یافتند. به عبارت دقیقتر، آنها که در اصل متکلمین اسماعیلی بودند، به گونه‌ای ابتکاری و بدون سابقه در جهان اسلام، تشیع اسماعیلی را با نوعی فلسفه نوافلاطونی رایج در ایران تلفیق کردند و مکتب ویژه‌ای را بنیان نهادند که می‌توان آن را نوافلاطونی - اسماعیلی نامید. هدف اصلی بنیانگذاران این مکتب فلسفی - اسماعیلی، تلفیق فلسفه و کلام، یا به عبارت دیگر، تلفیق تفکر آزاد و پیروی از «عقل» از یک سو با لزوم متابعت از وحی الهی و پیروی از «مرجعیت دینی» از سوی دیگر بود. ولی در نهایت امر، این داعیان اسماعیلی که به کلام شیعی و اصل امامت و ابستگی عمیق داشتند، فلسفه را در خدمت اندیشه‌های مذهبی خود قرار دادند و لذا همواره بر اطاعت از امام وقت و سلسله مراتب دینی، که او برای تعلیم پیروان خود معین کرده بود، تأکید داشتند و به عقیده آنها این تنها راه رستگاری بشر بوده است. پیام ویژه مکتب فلسفی - اسماعیلی، علی‌رغم جهان‌شناسی نوافلاطونی و نظام پیچیده مابعدالطبیعی آن، که نظام عقل کل و نفس کل و دیگر انبعاثات نوافلاطونی با تعالیم اسلامی و واژه‌های قرآنی در آن انطباق داده شده است، در اصل همین است.

در قرن چهارم / دهم، که امامان اسماعیلی به عنوان خلفای فاطمی به استحکام بخشیدن پایه‌های دولت خود در شمال افریقا سرگرم بودند و داعیان آنها در سرزمینهای عرب و بربر به تألیف کتب مفصل در زمینه‌های

علوم باطنی و تأویل اسماعیلی اشتغال داشتند، سنت فلسفی - اسماعیلی را داعیان سرزمینهای ایرانی همچنان دنبال می‌کردند. ابویعقوب سجستانی، که ادامه‌دهنده تفکر فلسفی استاد خود نسفی بود، بزودی به بارزترین سخنگوی این سنت در میان اسماعیلیان سرزمینهای شرقی تبدیل گردید و جنبه‌های مختلف این سنت را در کتب متعددی که از او به جا مانده است مورد تحقیق و توضیح قرار داد. در واقع بر اساس نوشته‌های سجستانی است که اسماعیلیه‌شناسان اکنون از وجود چنین مکتب فلسفی - اسماعیلی آگاه شده‌اند. داعی حمیدالدین کرمانی، چند دهه پس از سجستانی نظام دیگری از تفکر فلسفی را بنیان نهاد که منشأ آن نیز تشیع اسماعیلی و فلسفه یونانی بود که از طریق آثار فارابی و ابن سینا به اندیشه فلاسفه راه یافته بود. کرمانی که عالمترین متکلم دوره فاطمی بود و اندکی پس از ۱۰۲۰/۴۱۱ درگذشت، به اشاعه دعوت اسماعیلیه در نواحی مرکزی و غربی ایران، و همچنین در عراق، اشتغال داشت و به همین جهت به «حجّة العراقین» اشتهار یافته بود.

ناصر خسرو، شاعر، فیلسوف، سیاح و داعی اسماعیلی، که فلسفه اخلاقی اش موضوع کتاب مورد بحث است، آخرین عضو برجسته آن گروه از داعیان سرزمینهای ایرانی بود که به همان مکتب فلسفی - اسماعیلی تعلق داشتند. منشأ تفکر فلسفی ناصر خسرو را می‌توان در آثار داعیان متقدم در سرزمینهای ایرانی، و بویژه داعی سجستانی، یافت. در واقع، بسیاری از نظریات فلسفی سجستانی به گونه‌ای دیگر در آثار ناصر خسرو بازتاب یافته است، آثاری که همگی برخلاف تألیفات دیگر داعیان ایرانی و غیر ایرانی دوره فاطمی به زبان فارسی نگارش شده است. در نظام اندیشه ناصر خسرو، همانند داعیان متقدم، کلام شیعی نقشی مرکزی داشت، در حالی که فلسفه، همان طور که ذکر شد، دارای نقشی گرچه مهم، ولی ثانوی بود. ناصر خسرو که امامت المستنصر بالله فاطمی را پذیرفته و به گسترش دعوت او همت

گمارده بود، مفهوم شیعی مرجعیت مذهبی، ارجحیت وحی و اطاعت از امام را بر تفکر آزاد اشاعه می داد. در واقع ناصرخسرو و داعیان متقدم، در سرزمینهای ایرانی با آنکه شدیداً تحت تأثیر اندیشه‌های فلسفی زمان قرار داشتند، خود را در زمره فلاسفه نمی‌انگاشتند؛ و از طرف دیگر، به علت نقش مهم فلسفه در نظامهای فکری آنها، در زمره متکلمین نیز به حساب نمی‌آمدند. آنچه این داعیان را از اعضای عادی هر یک از این دو گروه متمایز می‌کرد، همان تلفیق ویژه آنها از وحی و تأویل اسماعیلی با فلسفه بود.

ناصرخسرو نیز، همانند داعی سجستانی، از نوعی فلسفه نو افلاطونی پیروی می‌کرد که از راه ترجمه‌های عربی آثار ارسطو و فلوطین و دیگر فلاسفه یونانی، در دسترس مسلمانان قرار گرفته بود. باید گفته شود که تفاوت‌هایی میان نظامهای مابعدالطبیعی این داعیان ایرانی وجود داشته که منجر به بحث و گفتگو بین آنها می‌شده است. پژوهشگران معاصر که به مطالعه نظام فکری مهمترین بنیانگذاران این مکتب فلسفی - اسماعیلی پرداخته‌اند، تاکنون موفق به شناخت دقیق جنبه‌های ویژه اندیشه‌های این داعیان نشده‌اند. در آثار ناصرخسرو و دیگر داعیان ایرانی تبار دوره فاطمی، جوانب مختلف مذهب، شرع و فلسفه را باید همواره در کنار یکدیگر بررسی کرد. اندیشه‌های این داعیان درباره توحید و خداشناسی، ابداع عالم، انسان‌شناسی، تاریخ ادواری مقدس، رستگاری انسان، و همچنین نظریات آنها در زمینه مفاهیم نو افلاطونی، عقل کل، نفس کل و جهان‌شناسی خاص نو افلاطونی - اسماعیلی، در نظامهای بسیار پیچیده تبلور یافته‌اند.

در نظام فکری ناصرخسرو، نفس، نقشی مرکزی دارد و درک جنبه‌های مختلف آن برای درک اندیشه او درباره جهان‌شناسی، معادشناسی، معرفت‌شناسی، رستگاری انسان و فلسفه اخلاق ضروری است. وی با دقت زیادی به بحث درباره نفس یا نفس کل و رابطه آن با نفس جزئی یا نفس انسان پرداخته و روابط بین اعمال شخص و نفس و رستگاری غائی او را

بررسی کرده و دست آخر فلسفه اخلاقی خود را، به عنوان قسمت مهمی از نظام فکری اش، تدوین نموده است. به عقیده ناصر خسرو، آدمی به شناخت نیک و بد، اعمال خود قادر است و نفس، مسئول اصلی اعمال و انتخاب صراط مستقیم در زمان حیات اوست. ولی آن علم و آگاهی که انسان برای انتخاب راه درست نیاز دارد، علمی است که خداوند توسط رسول و امامان نازل می‌کند تا از طریق آن بتوان به معانی واقعی وحی و شرع و احکام الهی پی برد. برای ناصر خسرو، همانند دیگر متکلمان شیعه، تنزیل وحی خود متضمن تأویل باطنی آن بوده است؛ وظیفه‌ای که عمدتاً به عهده وصی پیامبر و سپس امامان معصوم، یا معلمان صادق بشریت، محول شده است. این معلمان صادق نیز برای انجام رسالت الهی خود نیاز به وسیله و میانجی دارند که همان قرآن و شریعت است. به قول ناصر خسرو، خرد آدمی بدون معلم و شریعت راه به جایی نمی‌برد و خردی که به ایمان و شریعت پیوسته باشد، «فرشتگی» بالقوه آدمی را به فرشتگی بالفعل تبدیل می‌کند و رستگاری او را در پی خواهد داشت. ناصر خسرو بار دیگر کلام و فلسفه، یا شرع و خرد را در اینجا با یکدیگر تلفیق می‌کند.

از نظر ناصر خسرو، شریعت و فرایض دینی دارای جوانب ظاهری و باطنی است. باطن دین از طریق خرد آدمی و بدون معلم قابل فهم نیست و درک آن و آگاهی از حقایق مکتوم در آن تنها از راه تأویل، که وظیفه وصی پیامبر و امامان است، امکان پذیر می‌گردد. ولی ناصر خسرو همانند دیگر متفکران اسماعیلی دوره فاطمی، به طور مساوی بر ظاهر و کشف باطن دین تأکید دارد، به گونه‌ای که انجام دقیق احکام الهی و آگاهی از معانی باطنی آنها را یکسان ضروری می‌داند و هر دو را برای رستگاری آدمی واجب می‌شمارد. روحانی بودن «لذت» از ویژگیهای بارز فلسفه ناصر خسرو است، و در نظام او این نفس آدمی است که می‌تواند بالاخره به رستگاری دست یابد، زیرا لذتهای بهشت نیز روحانی و غیرمادی است. رستگاری آدمی تنها

از طریق معرفت حقیقت کسب می‌شود، که آن نیز به نوبه خود از راه تزکیه نفس و اجرای دستورهای شرع قابل تحصیل است. به عبارت دیگر، در فلسفه اخلاقی ناصرخسرو، جسم آدمی تنها یک عنصر میانجی است که قادر به انجام اعمال نیک است، ولی علمی که برای انجام این اعمال و تزکیه و رستگاری نفس آدمی ضروری است تنها از مراجع مشروع کسب می‌شود، یعنی سلسله مراتبی از معلمان صادق که پذیرفته شده‌اند و عمل نیک را مشخص می‌کند. همان‌طور که ذکر شد؛ ناصرخسرو نیز در نظام فکری خود همانند داعی سجستانی گسترش دهنده مکتب خاص کلامی - فلسفی اسماعیلیان دوره فاطمی بوده است. او نیز فلسفه نوافلاطونی را با کلام شیعی در نظام مابعدالطبیعه خود درآمیخت و با اسلامی کردن فلسفه اخلاقی خود به نتایج خاصی دست یافت. در نتیجه، در حالی که ناصرخسرو بر اطاعت از مراجع مذهبی تأکید دارد، درباره کسب معرفت و تفکر از طریق خرد آدمی نیز سخن می‌راند. در این نظام، وحی و تأویل باطنی آن، پیامبر و امامان، شریعت و اخلاقیات هر کدام نقش مهمی دارد و فلسفه، تنها یکی از راههایی است که آدمی می‌تواند با استفاده از آن زندگی خود را بهبود بخشد، ولی مهمترین راه نیست. در این نظام، فلسفه در خدمت کلام قرار دارد و ناصرخسرو به عنوان داعی متکلم و متشرع، بر ناصرخسرو فیلسوف ارجحیت آشکار پیدا می‌کند. به طور خلاصه، در نظام فکری ناصرخسرو نظریه شیعی امامت کلاً حکمفرماست و معرفت لازم جهت تزکیه نفس آدمی و انتخاب صراط مستقیم، که نفس او را رستگار خواهد کرد، عمدتاً از طریق اطاعت از معلمان صادق و اجرای احکام شریعت امکان پذیر است. به عبارت دیگر، تنها آنهایی رستگاری خواهند یافت که امام زمان خود را بشناسند و از دستورهایش اطاعت کنند.

هدف کتاب فلسفه اخلاقی ناصرخسرو و ریشه‌های آن، که از سه بخش تشکیل یافته، توضیح دادن نظام فلسفه اخلاقی ناصرخسرو و ریشه‌های آن

است، ولی مؤلف به هیچکدام از این هدفها تحقق نمی‌بخشد. در بخش اول کتاب (ص ۱-۱۱) به بحث کوتاه و بدون نتیجه‌ای درباره فلسفه اخلاقی در اسلام می‌پردازد و در آنجا به ذکر تعدادی مفاهیم و تعاریف اکتفا می‌کند، بدون آنکه هیچگونه توضیحی درباره قالب اسلامی فلسفه اخلاقی ناصر خسرو ارائه دهد. در این قسمت خواننده با هیچکدام از ریشه‌های فلسفی یا فلسفه اخلاقی ناصر خسرو آشنا نمی‌شود، در حالی که در زمینه میراث اسماعیلی ناصر خسرو نیز هیچگونه اطلاعاتی در اختیار او قرار نمی‌گیرد.

در بخش دوم کتاب (ص ۱۳-۵۹) که حکمت نظری خواننده شده، مؤلف بگونه‌ای ناقص و با اشتباهات بسیار، نظام مابعدالطبیعه ناصر خسرو را مطالعه کرده، بدون آنکه پیوند میان اعمال آدمی و رستگاری نفس او را بدان‌سان که مدنظر ناصر خسرو بوده است، توضیح دهد. در نتیجه، مؤلف هیچگونه قالب و اصولی برای نظام «اخلاقی» ناصر خسرو ارائه نمی‌دهد. همچنین درباره اینکه ناصر خسرو چگونه کلام شیعی و فلسفه را در قالب ویژه‌ای از تفکر اسماعیلی در هم آمیخت، نیز توضیحی داده نمی‌شود. مؤلف درباره ریشه‌های اسماعیلی - کلامی و نوافلاطونی - فلسفی تفکر ناصر خسرو نیز تقریباً سکوت کامل اختیار کرده و تنها به ذکر پاره‌ای از آیات قرآنی و احادیثی که در نوشته‌های او نقل شده اکتفا کرده است. به عبارت دیگر، مؤلف، فلسفه اخلاقی ناصر خسرو را خارج از هر نوع قالب و دور از ریشه‌هایش بررسی کرده و این نقص اساسی کتاب، بویژه در بخش سوم (ص ۶۱-۳۴۳) که «حکمت عملی» نامگذاری شده، آشکارتر است. در این بخش مؤلف به نقل تعداد زیادی از قصاید و قطعات ناصر خسرو که جنبه‌های اخلاقی و رفتاری دارد پرداخته است و در هر مورد سعی داشته تا براساس این منظومه‌ها فلسفه اخلاقی ناصر خسرو را تا حدودی بازسازی کند. این کتاب که براساس رساله دکترای مؤلف در اواخر دهه ۱۳۴۰ ش در

دانشکده ادبیات دانشگاه تهران نوشته شده است، اصولاً نظام فکری ناصر خسرو و فلسفه اخلاقی او را در هیچ قالبی تشریح نمی‌کند و ریشه‌های آنها را نیز جستجو نمی‌کند. در نتیجه، این کتاب برای محققان و دانشجویان رشته‌های فلسفه اسلامی به‌طور اعم و مطالعات شیعی و اسماعیلی به‌طور اخص مطالب مهمی ندارد و جنبه‌های پیچیده تفکر این متکلم و حکیم اسماعیلی را روشن نمی‌سازد. با این وجود، این کتاب برای دانشجویان رشته ادبیات فارسی، بویژه برای مطالعه درباره اشعار «اخلاقی» ناصر خسرو، خالی از فایده نیست.

فرهاد دفتوی

(استاد و مدیر پژوهش در

مرکز مطالعات اسماعیلی، لندن)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی